

تعامل مفهوم هویت با مفاهیم فضایی

محمد زهدی گهرپور^۱

دانشجوی دکتری تخصصی جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

یاشار ذکی

استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

روزبه زرین کوب

استادیار تاریخ ایران، دانشگاه تهران، تهران، ایران

بهادر زارعی

استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۰۸

چکیده

هویت که عامل شناسایی خود در برابر دیگری است، از یک سو نشانگر شباهت‌هاست و از سوی دیگر نمایانگر تفاوت‌ها. هویت را می‌توان به عنوان یک مفهوم روان‌شناختی، فرهنگی و نیز جغرافیایی معرفی کرد که وجهه، ادراک، وظایف و تعاملات فرد با دیگران را پی‌ریزی می‌کند به طوری که هویت، ادراک شکل گرفته در افراد از پدیده‌های جغرافیایی را تثبیت و تقویت می‌کند. هدف مقاله حاضر آن است که با بررسی تعاریف و ویژگی‌های مفهوم هویت، رابطه این مفهوم با شاخص‌های اساسی علم جغرافیا و به طور اخص با مفاهیم فضایی - سیاسی ارزیابی و مورد مطالعه قرار گیرد. بسته به ماهیت نظری پژوهش، از روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع دست اول و معتبر لاتین و فارسی برای انجام آن استفاده شده است. حال سوال اساسی پژوهش این است که بیشترین تعامل هویت با کدام مفاهیم فضایی - سیاسی است؟ به نظر می‌رسد که هویت، مفهومی ذهنی است که نقش مهمی در شکل دادن به تصاویر ذهنی و ادراک انسان از مفاهیم فضایی نظیر مکان، فضا، مقیاس، ملت، قلمرو و مرز دارد و به عبارتی هویت با پدیده‌های عینی جغرافیایی در تعامل مداوم و مستمر است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که هویت «مکانی» بخش زیربنایی هویت افراد و گروه‌ها است که از طریق دیگر مکان‌ها یعنی «فضا»های وابستگی، بستری برای فعالیت‌ها و رفتارهای انسانی در «مقیاس»های مختلف می‌باشد. در این بین «مرز»های هویتی منجمله مقوله هویت ملی و به تعاقب آن «قلمرو» ملی مطرح می‌شود که آن‌گاه اعمال حاکمیت، قدرت و نظارت انحصاری بر پهنه مشخصی از سرزمین با هویت اعمال می‌شود. جان کلام آنکه مفهوم ذهنی هویت با مفاهیم عینی و فضایی جغرافیایی سیاسی رابطه تنگاتنگ و ارگانیک دارد و دائماً همدیگر را معنا می‌بخشند و یکدیگر را باز تولید می‌کنند. فلذا هویت با مشخص کردن خود و دیگری در ترکیب با مفاهیم فضایی موجب وابستگی و پیوند فرد و گروه‌های اجتماعی در مقیاس‌های فضایی مختلف به قلمروهای جغرافیایی می‌شود.

واژگان کلیدی: هویت، مکان، فضا، مقیاس، مرز، قلمرو.

مقدمه و طرح مسأله

جغرافیا مطالعه روابط بین جامعه و طبیعت است. جغرافیا به این مسأله می‌پردازد که جامعه چگونه شکل می‌گیرد، دگرگون می‌شود و چگونه طبیعت را به شدت دگرگون می‌کند و از طبیعت بکر و دست‌نخورده، ساخت‌های انسانی به وجود می‌آورد و سپس لایه‌های اجتماع را - یکی پس از دیگری - در یکدیگر ادغام کرده، تا این‌که چشم‌انداز پیچیده طبیعی - اجتماعی حاصل شود (Peet, 1999: 1). انسان پیوسته در حال تعامل با محیط اطراف خویش است. در نتیجه تعامل است که شناخت حاصل می‌شود. شناخت انسان از پیرامون خود به واسطه تماس، مشاهده، احساس و آموزش تکامل پیدا می‌کند. تمامی موارد ذکر شده تصوّراتی از محیط در درون شخص ایجاد می‌کنند که معرف شناخت، برداشت و احساس وی از پدیده‌ها است. این فرایندی است که انسان از ابتدای حیات با آن سر و کار داشته و به مرور زمان تغییر یافته است. این در حالی است که جهان مدرن با قابلیت تصوّر فراسوی محدودیت‌های فضایی که از سوی زندگی روزانه تحمیل شده و اندیشه تصویری و ادراکی جهان به عنوان یک تصویر تعریف می‌شود (Agnew, 1998: 10).

هویت پدیده‌ای ذهنی - شناختی است و نشانگر شخصیت و ویژگی‌های فرد، خانواده، قوم و ملت می‌باشد. انسان در تعامل و تماس هر روز خود، خویشتن را با محیط و اجتماع پیوند زده و ضمن تأثیرگذاری بر پیرامون خود در برخی موارد به صورت ناخودآگاه و اغلب به صورت خودآگاه، از محیط و جامعه تأثیر می‌پذیرد. این تأثیرپذیری در مقیاس‌های مختلف شدت و ضعف داشته و با بزرگ‌شدن مقیاس، احساس پیوند و تعلق کمتر و کمتر می‌شود. هدف مقاله حاضر آن است که با بررسی مفهوم هویت، ارتباط و تعامل آن با مفاهیم فضایی - سیاسی را به صورت مبسوط و دقیق از منظر علم جغرافیای سیاسی مورد مذاقه قرار دهد. امری که به نسبت دیگر علوم مجاور در جغرافیای سیاسی کمتر بدان پرداخته شده است و به نوعی می‌توان ادعا کرد که ادبیات جغرافیای سیاسی در ایران در این زمینه تحقیقات خالی از تحقیقات مبنایی و جامع است. هر چند که آثار متعددی در زمینه هویت ملی ایران به رشته تحریر درآمده است. حال سوال که مطرح می‌شود این است که مفهوم مزبور با کدام شاخص‌های اساسی علم جغرافیا به طور اعم و جغرافیای سیاسی به طور اخص پیوند ناگسستنی دارد؟ به عبارتی مفهوم هویت چه نسبتی با مفاهیم وزین جغرافیای سیاسی برقرار می‌کند و به آنها معنا می‌بخشد و از آنها تأثیر می‌پذیرد؟ به نظر می‌رسد که هویت، مفهومی ذهنی و انتزاعی است که نقش بسزایی در شکل‌دهی به تصاویر ذهنی و ادراک انسان‌ها از مفاهیم فضایی نظیر مکان، فضا، مقیاس، ملت، قلمرو و مرز دارد و به عبارتی هویت با پدیده‌های عینی جغرافیایی در تعامل دوسویه و دائمی است. بر این اساس برای پاسخگویی به این سوال و نیز با توجه به ماهیت تئوریک تحقیق از روش توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه‌ای استفاده شد و انجام تحقیق در سه مرحله صورت گرفت: نخست منابع معتبر و مرتبط با موضوع اعم از منابع دست اول لاتین و فارسی شناسایی شد در مرحله دوم به استخراج مطالب مورد نیاز و دسته‌بندی اطلاعات مهم پرداخته شد و در نهایت در مرحله سوم داده‌ها مورد پردازش قرار گرفت. طبعاً روش تجزیه و تحلیل اطلاعات با توجه به ماهیت کتابخانه‌ای پژوهش، روش تجزیه و تحلیل کیفی است.

یافته‌ها و بحث

هویت در زبان لاتین معادل *identitas* است که از ریشه *idem* به معنای مشابه و یکسان گرفته شده؛ این واژه دو معنای اصلی و متضاد در خود دارد که معنای اول نشان‌دهنده تشابه مطلق و معنای دوم معرف تمایز است (Oxford English Dictionary). هویت مفهومی است که جایگاه درونی اختصاصی را نشان می‌دهد؛ که بیانگر معنای ای است که بازیگران برای معرفی خود به عنوان افراد منحصر به فرد (هویت شخصی)، نقش حرفه‌ای (هویت نقش) یا عضویت در گروه (هویت اجتماعی) انتخاب می‌کنند (Carter, 2013: 204). هویت مجموعه‌ای از معناهاست که چگونگی ایفای نقش در وظایف اجتماعی را به فرد القاء می‌کند؛ همچنین می‌توان گفت وضعیتی است که هویت «چه کسی بودن» را به فرد گوشزد می‌کند و مجموعه‌ای از معانی را برای وی تولید می‌کند که مرجع کیستی و چیستی اوست (Burke, 1991: 83). هویت مفهومی پیچیده است؛ پدیده‌ای چندوجهی و لایه‌لایه که به شناخت ما از خود و دیگران اشاره دارد. هر چند ممکن است در نگاه نخست در طبقه‌بندی‌های اجتماعی، پدیده‌ای ثابت به نظر بیاید؛ اما واقع‌بینانه‌تر آن است که به آن به عنوان پدیده‌ای «متکثر»، «سیال»، «ناپایدار» و «رابطه‌ای» نگریسته شود. یک فرد ممکن است چندین هویت داشته باشد، مانند هویت جنسیتی، قومی و دیگر هویت‌ها. بخشی از این هویت‌ها نشان‌دهنده آنچه یک فرد نیست، هستند؛ همان‌طور که بخش دیگر آن نشان‌دهنده آنچه هست، می‌باشد. ما برای تعریف خود به شیوه‌های مختلف عمل می‌کنیم؛ ممکن است بخواهیم خود را در درون یک هویت جمعی مشترک تعریف کنیم. اگر شخصی بخواهد خود را ایرانی معرفی کند، این نشان‌دهنده آن است که هویت شخصی وی به طور همزمان عضویت در یک اجتماع گسترده‌تر را نشان می‌دهد.

مفهوم هویت را نظریه‌پردازانی همچون جورج هربرت مید تحت عنوان نظریه «هویت اجتماعی» وارد علوم اجتماعی کردند و نویسندگانی همچون هنری تاجفل مطالعات گسترده‌ای در رابطه با چگونگی شکل‌گیری آن انجام داد. وی بر این باور بود که بخشی از هویت فرد به عضویت در گروه وابسته است؛ افراد با وارد شدن در گروه به گردآوری اطلاعات از پیرامون خود می‌پردازند و تلاش می‌کنند به تفاوت‌های موجود میان گروه خود و گروه‌های دیگر پی برده و با یافتن تفاوت‌ها و شباهت‌ها به هویت خود شکل دهند (Frueh, 2002: 23). هویت اجتماعی بر تعلقات اجتماعی - مانند شناسایی از طرف دیگران به واسطه ملیت یکسان یا مذهب مشابه یا عضویت در یک حزب سیاسی مشترک - تمرکز دارد (Sen, 2009: 285). در بحث هویت باید به چهار بُعد آن توجه کرد: ۱) هویت مبین «خودفهمی» و «خودشناسی» بازیگر اجتماعی است؛ ۲) هویت بُعد روایی دارد، یعنی نوعی داستان است که مردمان درباره خود بر زبان می‌رانند تا به وجود خود دوام بخشند؛ ۳) هویت با رابطه «خود» و «دیگری» سر و کار دارد و هویت «خود» به واسطه این رابطه با نشانه‌های نمادین برساخته می‌شود و از این حیث، هویت بر تفاوت‌ها مبتنی بوده و سرشتی رابطه‌مند دارد؛ ۴) هویت‌های جمعی چندگانه دارای همپوشانی‌هایی با یکدیگرند. این ویژگی‌ها

^۱George Herbert Mead^۲Henri Tajfel

نمایانگر سرشت «برساخته» هویت است. به بیان دیگر، هویت معنای فرهنگی از پیش تعیین شده‌ای ندارد، بلکه در بستر و فضای اجتماعی و تاریخی تکوین می‌یابد.

به تعبیر دیگر، هویت دارای چهار ویژگی است: ۱) غیریت، به معنای رابطه‌مند بودن هویت که در آن «خود» در برابر «دیگری» تعریف می‌شود؛ ۲) سیالیت، به معنای پویایی و سرشت متحول آن؛ ۳) برساخته بودن، به این معنا که بازیگران، رویه‌ها، ساز و کارها و نهادها در برساختن اجتماعی و گفتمانی هویت نقش‌آفرین‌اند؛ ۴) چندگانگی که به سرشت چندگانه هویت‌ها دلالت دارد که بازیگران در میان آنها در نوسان هستند (مجیدی و عظیمی اعتمادی، ۱۳۹۴: ۲۱۳).

هویت و مکان

عناصر بی‌شماری در تعریف هویت دخیل هستند که «مکان» نیز یکی از آنهاست؛ که نشان‌دهنده تعلق به یک مکان مشخص یا احساس وابستگی به یک مکان است (Convery et al, 2012: 11). رابطه متقابل و مستقیمی بین هویت و مکان وجود دارد. به عبارت دیگر، مردم به سبب جایی که در آن قرار دارند، همان می‌شوند که هستند و مکان‌ها نیز به سبب مردمی که در آنها زندگی می‌کنند، همان می‌شوند که هستند (دوهرتی و راولینگ، ۱۳۷۸: ۸۶). احساس تعلق به مکان، یکی از ابعاد حس مکانی و وابستگی مثبت به مکان است که بین فرد و مکان شکل می‌گیرد (Stedman, 2003: 674). مکان نمایانگر یک منبع گفتمانی کلیدی در شکل‌گیری هویت است (Larson & Rearson, 2012: 258). «هویت مکانی» بخشی از زیربنای هویت فردی بوده که حاصل شناخت عمومی وی درباره جهان فیزیکی است که در آن زندگی می‌کند (Proshansky, 1976: 147). هم در تجربه اجتماعی و هم شخصی ما از مکان‌ها، اغلب وابستگی به مکان وجود دارد. یک آشنایی که قسمتی از دانستن و شناختن «اینجا» در یک مکان مشخص است. این وابستگی است که ریشه‌های ما را در این مکان‌ها شکل می‌دهد. این آشنایی فقط دانستنی دقیق نیست، بلکه حس عمیقی از توجه و وابستگی به این مکان است. ارتباط تنگاتنگی میان هویت و مکان وجود دارد (رلف، ۱۳۸۹: ۵۰). این گرایش ممکن است برای برخی از مردم، برخلاف بقیه در برخی مکان‌ها بسیار روشن و آشکار باشد. این «حس مکانی» ممکن است با مکان‌هایی که ما دوست داریم همراه باشد، مانند جایی که در آن بزرگ شده‌ایم یا جایی که در آن خاطرات عاشقانه داریم که به عبارتی با تجربیات مثبت در ذهن ما نقش بسته‌اند. در نقطه مقابل، جاهایی که در آن تجربه‌های ناخوشایند داشته‌ایم، یا در آن شاهد حوادث ناگوار بوده‌ایم ممکن است برای ما یادآور تجارب منفی باشند. بنابراین وابستگی به مکان یا مثبت است یا منفی. به عبارتی مکان‌ها با «تمرکز بر احساسات فردی» یادآوری می‌شوند، تا جایی که مکان‌ها در عمیق‌ترین لایه‌های زندگی روزمره و تجربیات ما نفوذ می‌کنند (Muir, 1999: 274). این حس برخاسته از فعالیت‌ها و تعاملات بین انسان - مکان، و نیز انسان - انسان در یک مکان خاص است (Altman, 1992). ما موجودات فیزیکی هستیم و در نتیجه فضا را اشغال می‌کنیم و نیز اینکه روابط و برنامه‌هایی داریم و نوع معینی از زندگی را دنبال می‌کنیم که به آن تعلق خاطر داریم. تعدادی از این پیوندها

با مکان است و تعدادی دیگر با برنامه‌ها و مردمی که این فضا را با ما به اشتراک می‌گذارند، با خانواده‌ها و دوستانمان و جامعه‌ای که زندگی‌هایمان در آن شکل می‌گیرد و ادامه می‌یابد (Moore, 2015: 38).

هویت فردی یا خانوادگی نیز با مکان مرتبط است؛ هم در دریافت ما از خانه به عنوان محدوده خصوصی زندگی شخصی و هم ریشه‌داشتن در یک محل. برخی خانواده‌ها ممکن است این حس را داشته باشند که نسل‌هاست با یک مکان گره خورده‌اند (Storey, 2012: 12). هویت خانوادگی بازتاب‌دهنده به رسمیت شناخته‌شدن از طرف گروه خانوادگی بوده و شناخت خانواده هسته‌ای یا گسترده به عنوان منبعی از پشتیبانی اجتماعی و احساسی است (Dimitrova et al, 2014: 343). در مورد خانواده‌های کشاورز، زمانی که به زمین به عنوان یک منبع اقتصادی نگریسته می‌شود، بعضی اوقات این نگاه مادی، این برداشت که زمین می‌تواند به عنوان بخشی از ساختار اجتماعی یا فرهنگی مردم در نظر گرفته شود را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. هرچند تفاسیر و تعبیر عملی و کاربردی مورد تصدیق است، نباید از یاد برد که این ارتباط بسیار مبهم است. (Storey, 2012: 12). هویت ارتباط بین مفهوم چندوجهی «خود» و ساختار وسیع جامعه را برجسته می‌کند (Knapp et al, 2013: 335). افراد علاوه بر هویت‌های فردی، دارای هویت‌های جمعی نیز هستند (به عنوان عضو این یا آن مذهب یا ملت و یا قوم) که بر برداشت و درک آنها نسبت به آنچه هستند، تأثیر می‌گذارد و آمل و آرزوهای جمعی آنها به عنوان اعضای این گروه‌ها بخش مهمی از زندگی‌شان خواهد بود. در بسیاری از موارد، ارتباطی که افراد با یک مکان دارند، صرفاً و به صورت مستقل از سوی افرادی که در آن مکان زندگی می‌کنند، ایجاد نمی‌شود؛ بلکه ارتباطی است که افراد به عنوان اعضای یک جمع یا یک گروه که موقعیتی جغرافیایی را با هم به اشتراک گذاشته‌اند، تجربه می‌کنند. یعنی جدای از این که افراد زمین را برای خود مهم می‌دانند و آن را محلی برای روابط و طرح‌ها و برنامه‌هایشان تلقی می‌کنند؛ بلکه خود را اعضای گروهی می‌دانند که با بخش خاصی از زمین پیوند دارند که منبع مهمی در شکل دادن به هویت گروه است (Moore, 2015: 40). به عبارت دیگر، وقتی درباره مردم و از جنسیت، نژاد یا قومیت‌شان حرف می‌زنیم، درباره «هویت ارتباطی» حرف می‌زنیم (Garcia, 2006: 839). بسیاری از هویت‌های جمعی که مردم به عنوان اعضای یک گروه دارند، هویت‌های شناوری نیستند و در مکان معینی تعریف می‌شوند. سبک زندگی، هویت و سابقه تاریخی گروه با ناحیه جغرافیایی معینی پیوند داشته و اعضای گروه با ناحیه خاصی پیوند دارند که محل و جایگاه تحقق برنامه‌ها و اهداف آنهاست (Moore, 2015: 40). برای برخی دلبستگی به زمین، با اندیشه خانه، محله و ناحیه پیوند یافته است. همچنین می‌توانیم ارتباطات وسیع‌تری میان زمین و هویت ملی به واسطه اندیشه قلمرو ملی برقرار کنیم (Storey, 2012: 11). به جای این که به قلمرو به عنوان بخشی از فضای جغرافیایی نگریسته شود، باید قلمرو را به عنوان مفهومی در نظر گرفت که مالکیت، قدرت و نظارت بر فضا را برای رسیدن به اهداف معین، میسر می‌کند (Sack, 1986; Storey, 2012; Delaney, 2005; Elden, 2010).

^۱free-floating identities

^۲home, locality and region

جغرافیدانان، به ویژه به ارتباط میان مکان و هویت ملت توجه کرده‌اند. برخی از مکان‌ها بسیار مؤثرتر از سایر نواحی نمایانگر هویت ملت هستند. در اینجا به ویژه مکان به عنوان محل و به بیان دیگر مکان‌های با مقیاس کوچک مد نظر است. با وجود این که ناسیونالیسم دارای مقیاس ملی است، ملت‌های منفرد همواره به مکان‌هایی خاص به عنوان منابع تغذیه ایدئولوژیک توجه می‌کنند. از یک سو می‌توان به مکان‌های عمومی اشاره کرد که در پیشبرد ایدئولوژی سیاسی برخی از ملت‌های خاص مؤثرند. یکی از تأثیرگذارترین این مکان‌ها بناهای یادبودی است که برای افراد جان‌باخته ملت‌ها ساخته می‌شود. به اعتقاد بندیکت اندرسون (۱۹۸۳) هیچ نمادی از فرهنگ مدرن ملی‌گرایی بیش از بناهای یادبود و مزار سربازان گمنام از قدرت جاذبه و تأثیرگذاری فوق‌العاده برخوردار نیست. همچنین ابنیه و ساختمان‌های پارلمان‌ها، تجسمی از شهروندی تمامی افرادی است که در چارچوب حکومت و عضویت ملت قرار دارند. موزه‌های ملی نیز به عنوان تمثیل‌های توسعه تاریخی قلمداد می‌شوند و در نتیجه، بهترین روش برای به تصویر کشیدن دستاوردهای ملت هستند و نمادی از ملت را به مردم خود و جهان پیرامون ارائه می‌کنند. موزه‌های تاریخ و فرهنگ عامه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند؛ چرا که برای به تصویر کشیدن حقایق اساسی فرهنگی در مورد ملت‌هایی خاص بسیار کلیدی هستند. علاوه بر مکان‌های عمومی، مکان‌های خاص که معنایی خاص برای ملت‌ها دارند نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. نواحی و ویژگی‌های خاص تاریخی و جغرافیایی یک ملت که به مکان‌هایی خاص ارزش و معنایی متفاوت و ویژه می‌بخشند، بسیار حائز اهمیت هستند (میراحمدی، ۱۳۹۵: ۴-۳۲۳). جنبش‌های ملی‌گرا اغلب از مکان‌ها یا آثار تاریخی خاص به عنوان نشانه‌ای برای طرح ادعاهای گسترده‌تر بر قلمرو استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر، ملی‌گرایی اغلب یک هویت مکانی را بسیج کرده و برای حفظ آن تلاش می‌کند (Staheli & Mitchell, 2008: 187). مکان نه تنها مرزپذیر و قابل‌تجدید است؛ بلکه ثبات نیز دارد. بنابراین با تأمین نیاز به تداوم داشتن و پایدار بودن از این لحاظ هم منبعی مهم در تأمین هویت به شمار می‌آید. نظریه‌پردازان مختلف برآنند که انسان هنگامی احساس تداوم و پایداری می‌کند که در زندگی خود مراجع ثابت و پایدار داشته باشد. مکان از جمله بهترین تأمین‌کننده‌های این گونه مراجع و دستاویزها است (حیدری‌فر، ۱۳۸۵: ۴۳).

هویت و فضا

فضا و فضا‌مندی در قلب رشته جغرافیا است، با یکدست کردن و انتخاب موضوعات که از الگوهای اقتصادی و اجتماعی زندگی تا فرایندهای فیزیکی و محیط طبیعی گسترده‌اند، عمل می‌کند. ادراکات متفاوت از فضا و فضا‌مندی، فرضیه‌های کلیدی در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی را پایه‌ریزی نموده که دیدگاه‌های فلسفی و عملی در جغرافیا را از هم جدا کرده است؛ تا جایی که این سنت‌های مشابه، نگرش‌ها به فضا را به سمتی سوق داده که می‌توان به اندیشه‌های دانشمندانی همچون ارسطو و افلاطون، برگسون و انیشتین، اقلدیس و کارنپ و همچنین از همه مهم‌تر نیوتن، دکارت، لایبنیتس و کانت مراجعه کرد (Merriman et al, 2012: 4). فضا مفهومی است که نمی‌توان به صورت مطلق و پایدار آن را تعریف کرد (Raffestin, 2012: 123). فضا در مفهوم موجود خویش به تنهایی هیچ ویژگی خاصی را مطرح نمی‌کند، ولی به محض آن که یک گروه انسانی فعالیت را در مکانی مطرح کند، معنای نمادین فضا پدیدار می‌شود و از این پس فضا بستری برای بیان فعالیت و رفتارهای انسانی می‌شود، محلی برای تخیل و واقعیت. با این وصف فضای جغرافیایی، فضای اجتماعی است که با دست پرتوان انسان ساخته و پرداخته

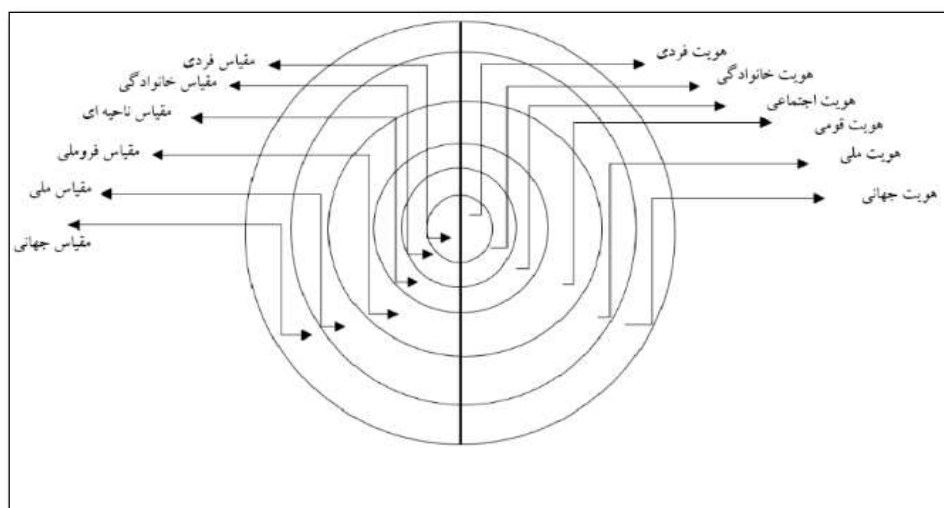
می‌شود. فضا ماهیتاً سرشار از قدرت و نماد، شبکه پیچیده‌ای از روابط غالب و مغلوب، همبستگی و همکاری است (ذکی و ولیقلی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۰). فضای جغرافیایی مجموعه‌ای است که از نواحی و پدیده‌های مکانی و روابط و مناسبات میان آنها در سطح سیاره زمین تشکیل و متحول می‌شود (دولفوس، ۱۳۶۹: ۸). به عبارت دیگر، فضای جغرافیایی انعکاسی از آگاهی بنیادین انسان از جهان، تجارب و خواسته‌های او از محیط اطراف اوست. فضای جغرافیایی، فضایی معنادار برای یک فرهنگ خاص است (رلف، ۱۳۸۹: ۲۲).

اجزای تشکیل‌دهنده فضای جغرافیایی و ساخت و سازمان حاصل از عملکرد و کنش متقابل آنها ضرورتاً بخشی از نظام گسترده فضا هستند که در قالب مفاهیمی چون «مجموعه‌ها»، «کنش متقابل»، «حوزه نفوذ»، «نظام سلسله‌مراتبی»، «جریان‌ها و شبکه‌ها» و مفاهیم دیگری قابل بررسی هستند (Gatrell, 1983: 57). فضا نیز همچون هویت مفهومی نسبی، رابطه‌ای، سیال و در حال تکامل است. ارتباط افراد در فضای جغرافیایی باعث وابستگی و پیوستگی آنها با فضاهای جغرافیایی می‌شود. فضاهای وابستگی تا حدودی عرصه‌های ثابت محلی شده‌ای هستند که در داخل آن افراد دارای منافع اجتماعی، شغلی و تجاری نهادینه شده‌ای هستند. چنین فضاهایی توسط روابط کم و بیش محلی شده اجتماعی تعریف می‌شوند که انسان‌ها برای تحقق بخشیدن به علایق اساسی خود به آنها وابسته هستند و هیچ کجا، جایگزین دیگری برای آنها وجود ندارد. فضای وابستگی برای دولت محلی، حوزه سرزمینی و قلمرو قدرت آن است، اما برای سایر کارگزاران فضای وابستگی ممکن است بازار کار، یک واحد اقتصادی محلی و یا هر واحد جغرافیایی دیگر باشد. از این رو سیاست‌های محلی، برای هر نقطه فضایی خاص، نهادهای مختلف بی‌شماری را در برمی‌گیرند که هر کدام یک فضای وابستگی مختص به خود را به صورت ثابت در مقیاس‌های متفاوت دارا هستند. با این حال بازیگران محلی اعم از مردم، شرکت‌ها، مؤسسات دولتی، گروه‌های مبارزاتی و غیره باید با سایر «مراکز قدرت اجتماعی» که در خارج از فضای وابستگی آنها موجودیت دارند - نظیر دولت محلی، دولت ناحیه‌ای و دولت مرکزی، مؤسسات فراملی، رسانه‌های ملی و بین‌المللی و نظایر آن - به همکاری متقابل پردازند. کاکس این روابط را تحت عنوان «فضای پیوستگی» تعریف می‌کند. از دیدگاه وی فضای پیوستگی، شبکه‌ای است که به شکل نامنظم به مقیاس‌ها و نواحی مختلف نفوذ می‌کند (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۲۰).

هویت و مقیاس

مقیاس یک واحد فضایی است که در تجزیه و تحلیل مسائل جغرافیایی کاربرد دارد. در این معنا، مفهوم مقیاس نشانگر تقسیم‌بندی‌های واحدهای فضایی جوامع انسانی است که هر واحد دارای مختصات و ویژگی‌های خاص خود در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد (میرحیدر و حمیدی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۵). اقدامات افراد و گروه‌ها در دامنه یا بُرد جغرافیایی‌شان قرار دارد. این برد یا دامنه است که به عنوان مقیاس جغرافیایی شناخته می‌شود (فلینت، ۱۳۹۰: ۳۲). مقیاس‌ها صرفاً منحصر به مکان‌های جغرافیایی و تاریخی خاصی هستند که گاهی با سرعت و گاهی به آرامی تغییر می‌کنند؛ در برخی موارد ممکن است مقیاسی که در یک جامعه استفاده می‌شود، برای جامعه دیگر مناسب نباشد (Smith, 2001: 725). مقیاس نیز همانند مکان و فضا یک برساخته انسانی - اجتماعی است. با این حال، هر چه دامنه مقیاس‌ها وسیع‌تر می‌شود، آگاهی و شناخت ما از دلالت و مفهوم اعمال خود و اهمیت‌شان در استمرار عملکردها در آن مقیاس کمتر می‌شود. یکی از ویژگی‌های مقیاس جغرافیایی، سازمان-

دهندگی است که بر اساس آن تمایزات جغرافیایی اتفاق می‌افتد. در واقع مقیاس با سازمان‌دادن به انواع تمایزات فضایی، چشم‌انداز را به وجود می‌آورد (Smith, 2001: 725). دیوید هاروی معتقد است مقیاس‌ها را نظام‌هایی می‌سازند که به صورت همزمان در هر جایی از طبیعت و جامعه حاضر هستند (Harvey, 1996: 203). در واقع مقیاس‌های جغرافیایی را می‌توان جایگاه انواع فعالیت‌های اجتماعی در نظر گرفت. مقیاس‌ها، جایگاهی برای فضاهای مستقل در گستره وسیع‌تر فضاهای رابطه‌ای هستند. به همین دلیل می‌توان سلسله‌مراتب غیرمنسجمی از مقیاس‌ها را - از مقیاس فرد، خانواده، محله، ناحیه، کشور و جهان - به رسمیت شناخت (Smith, 2001: 725). همان‌طور که تصویر زیر نشان می‌دهد رابطه مستقیمی بین هویت و مقیاس وجود دارد. هر چه مقیاس‌ها کوچک‌تر باشد، شناخت و وابستگی فرد عمیق‌تر و بیشتر خواهد بود و با بزرگ شدن مقیاس‌ها شناخت فرد سطحی‌تر و احساس تعلق وی کمتر خواهد شد.



تصویر شماره ۱: ارتباط هویت و مقیاس‌های جغرافیایی

ترسیم از نگارندگان

مقیاس جغرافیایی از قلمروسازی تفاوت و روابط بسیار سیال اجتماعی منتج می‌شود. مقیاس، همیشه تثبیت موقتی چشم‌انداز جغرافیایی است که البته می‌تواند در گستره‌های زمانی کوتاه‌تر یا بلندتر پا برجا باشد. ایجاد مقیاس‌های جغرافیایی این کارکرد را دارد که بین رقابت و همکاری میانجی‌گری کند، آنها را فضامند سازد و بدان وسیله تضاد اقتصادی - اجتماعی موجود میان آنها را جابجا کند. آرایش و استقرار مرزها در اطراف فرد یا دولت - ملت که به لحاظ اجتماعی عامل بازدارنده هستند، به منطق مقیاس تحرک می‌بخشد. عضویت در یک گروه که از لحاظ مقیاسی به صورت خاصی تعریف شده، متضمن توافق مشروط برای همکاری با دیگر اعضای گروه است. در حالی که این عضویت به همراه خطوط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دیگر متضمن رقابت با اعضای گروه - های دیگر (در مقیاس‌های دیگر) است. به عبارتی مقیاس جغرافیایی به عنوان ابزار فضایی برای فیصله‌دادن به تضادهای اقتصادی و اجتماعی میان همکاری و رقابت به کار می‌رود. بنابراین مسئولیت و پاسخگویی در قبال

^۱- Absolute Space

^۲- Relational Space

مشمولیت اجتماعی و محرومیت اجتماع بر عهده مقیاس‌های جغرافیایی گذاشته می‌شود (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۲۵).

هویت و ملت

تعاریف متفاوتی از مفهوم ملت ارائه شده است. آنتونی اسمیت ملت را یک گروه مشخص از جمعیت انسانی می‌داند که در قلمرو تاریخی، افسانه‌ها و خاطرات تاریخی، فرهنگ عمومی، اقتصاد و حقوق قانونی و مسئولیت‌ها اشتراکاتی دارند (Jones et al, 2004: 83). بندیکت آندرسون ملت‌ها را جوامعی ذهنی می‌داند؛ چرا که معتقد است حتی اعضای کوچک‌ترین ملت‌ها نیز دیگر اعضای آن ملت را نمی‌شناسند و با آنان دیدار و گفتگویی ندارند و صرفاً تصویری از جامعه خویش در ذهن دارند (Anderson, 1991: 15). ارنست رنان معتقد است یک ملت، یک روح و یک اصل معنوی است. در واقع تنها دو چیز این روح و این اصل معنوی را تشکیل می‌دهند. یکی در گذشته و یکی در حال. یکی برخوردار از میراثی غنی و مشترک از خاطرات؛ دیگری رضایتی واقعی، تمایل زندگی با هم و خواست استمرار یافتن ارزش میراثی که همگی به طور مشترک آن را در اختیار دارند (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۴۱-۴۰). دیوید میلر برای ملت پنج عنصر در نظر می‌گیرد: یک ملت جامعه‌ای است که (۱) از باوری مشترک و تعهدی متقابل ساخته می‌شود، (۲) در تاریخ ریشه دارد، (۳) شخصیت فعالی دارد، (۴) با قلمرویی مشخص پیوند دارد، و (۵) از دیگر جوامع به واسطه فرهنگ عمومی متمایزش تشخیص داده می‌شود» (Miller, 1995: 27).

شرط تشخیص در برداشت از یک «ملت» مبتنی بر هویت است: در این شرط با بررسی هویت‌ها و این‌که آیا مردم مورد نظر هویت سیاسی معینی دارند یا نه، هویت به عنوان عضوی از گروهی که به دنبال ایجاد یا حفظ قوانینی هستند که با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند، ملت بودن یا نبودن تعیین می‌شود. این هویت معمولاً دو جزء بیرونی و درونی دارد: تک‌تک اعضا اغلب هویت‌های سیاسی دارند - خودشان را فرانسوی، ایرانی، کرد، برزیلی و یا کانادایی می‌دانند و دیگران نیز آنها را با این هویت می‌شناسند. این بحث برای همه انواع هویت‌ها صدق می‌کند (هویت‌های قومی، هویت‌های جنسیتی، و ..) و برای هویت‌های سیاسی هم صادق است. بنابراین هویت کردی در کانادا (کرد کانادایی) از هویت کرد در عراق متفاوت است. رابطه بین دو بُعد بیرونی و درونی هویت بسیار پیچیده است. ایریس یانگ این رابطه را با ایده پرتاب‌شدگی هویت‌ها تئوریزه کرده است. این ایده بر این پایه است که هویت‌ها کاملاً درونی نیستند (Young, 1990:46). ایده «پرتاب‌شدگی» به این واقعیت اشاره دارد که بیشتر هویت‌ها بایستی توسط دیگران تأیید شوند. هویت‌های مختص هر کسی، محدود است. برخی از هویت‌ها هم هستند که گریزی از آنها نیست. صرفاً این بحث نیست که هویت‌هایی که یک شخص دارد تا حدی حاصل تشخیص دیگران است، بلکه به صورتی عمیق‌تر می‌توان گفت که آن هویت‌ها تا حد زیادی به این بستگی دارند که دیگران شخص را چگونه می‌بینند و چگونه شناسایی می‌کنند. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا هر دو شرط بیرونی و درونی هویت ضرورت

¹Active in Character

²Distinct public culture

³Iris Young

دارد؟ پاسخ این سوال سخت است. به طور قطع تشخیص هویت درونی شرط ضروری برای داشتن یک هویت از نوعی معین است. هویت‌های جمعی توسط دارندگان‌شان به صورت مداوم تجربه می‌شوند و حول محورهای قابل پیش‌بینی و به گروه‌های معینی تقسیم می‌شوند: آنها مشخصه جامعه‌شناختی ثابت جوامع معینی هستند. به طور معمول عضویت در یک گروه به صورت عمومی توسط دیگران قابل تشخیص است، و به صورت درونی توسط خود شخص تأیید می‌شود. ولی در برخی موارد و خصوصاً در رابطه با گروه‌هایی که به دنبال تعیین سرنوشت سیاسی خود هستند، موجودیت گروه مورد منازعه است. مثلاً ادعای دائمی طبقه حاکم در ترکیه درباره جمعیت کُرد ساکن در این کشور (عمدتاً در قسمت جنوب‌شرقی) را در نظر بگیرید. طبق این ادعا کردها «ملتی» مجزا نیستند، بلکه «ترک‌های کوهستان» هستند؛ یعنی ترک هستند با مشخصات فرهنگی متفاوت، که این تفاوت به علت زیستن در کوهستان‌ها بوده است. ولی کُردها این نگرش را قبول ندارند. به خوبی روشن است که الزام تشخیص هویت از سوی دیگران برای پذیرش وجود آن موجب می‌شود که تأیید هویت یک گروه در گروه تشخیص گروه‌های دیگری باشد که درصدد همگون‌سازی هستند، یا موجودیت هویت مورد نظر را انکار می‌کنند. به همین دلیل، هویت درونی شرط لازم و کافی برای داشتن یک هویت مشخص است. هویت درونی فردی برای هویت‌های فردی و هویت درونی گروهی برای هویت‌های گروهی ضرورت دارند. در بیشتر موارد این هویت‌ها با تشخیص خارجی تأیید می‌شوند؛ به عبارت دیگر، تأیید خارجی یک هویت موجب اجتناب‌ناپذیر بودن آن می‌شود. هویت درونی مشترک، یک گروه را از گروه دیگر متمایز می‌کند: عملکرد جداسازی دارد. البته به این معنا نمی‌تواند باشد که هر گروهی که خود را یک ملت می‌داند یک «ملت» است، یا می‌تواند مدعی حقوق مربوطه باشد. بلکه منظور این است که وقتی شرط تشخیص برقرار است و مردم خود را یک ملت می‌دانند، می‌توان بررسی کرد که آیا این هویت با روابط درستی تأیید می‌شود یا نه (Moore, 2015: 40).

هویت و مرز

مرز یکی از موضوعات بنیادین در مطالعات جغرافیای سیاسی است که پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر در نظر گرفته نمی‌شود؛ چرا که پویایی‌های ذاتی دارد، واقعیات جدید ساخته و بر زندگی مردم و ساکنان سرزمین‌های مرزی تأثیر می‌گذارد (Newman, 2006: 123). مردم سرزمین‌های مرزی در حاشیه زندگی کرده، با مردم ساکن در حاشیه طرف دیگر مرز ارتباط دارند و در روابطی همواره در حال تغییر - شاید تدریجی - به سر می‌برند. این سه شرط دربردارنده ویژگی‌های تعیین‌کننده سرزمین‌های مرزی هستند: جمعیتی در حاشیه مراکز قدرت که یک خط سیاسی رسمی از میان آن‌ها عبور کرده و در روابطی پویا به لحاظ داخلی و خارجی با مرکز قدرت قرار دارند (زارتمن، ۱۳۹۳: ۲۴). مرزها به عنوان نماد قدرت، از نظر مقیاس، اهمیت و ثبات اجتماعی با هم تفاوت دارند. از مرزهای بین‌المللی که مرز میان کشورها را مشخص می‌کنند، تا مرزهای منحصر به فرد نژادی، مذهبی و جنسی؛ و مرزهای محصورشده با سیم خاردار (مناطق آزاد صادرات و مناطق نظامی) را مشخص می‌سازند (Geregory et al, 2009: 55). مرزها در

^۱Outsiders

^۲Mountain Turks

^۳Assimilation

ایجاد فضاها و قلمروهایی که درون آنها ساکن هستیم و همچنین ایجاد هویت و وابستگی در مقیاس‌های فضایی مختلف اهمیت دارند. در واقع مرزها هم توانایی به دام انداختن و آزاد کردن هویت‌های فضایی - اجتماعی را دارند و هم به فرایندهای هم‌زمان شمول و استثنا کمک می‌کنند. توضیح بیشتر این‌که امروزه خطوطی که مرز نامیده می‌شوند بنا به ماهیت وجودی خود، هم فضاها و گروه‌ها را احاطه می‌کنند و هم تعیین‌کننده میزان شمولیت و استثنای اعضای گروه‌های مختلف از ملی تا محلی هستند. به عبارتی رابطه میان مرز و هویت قومی یا ملی یک رابطه دوجانبه است. وجود خط‌ها و بخش‌های قلمرویی به شکل کشورها، چارچوبی قلمرویی تشکیل می‌دهد که در آن ساخت اجتماعی هویت ملی دارای یک جنبه مهم قلمرویی است؛ زیرا به طور کلی ملت‌ها انواع خاصی از جوامع فضایی هستند که ریشه‌های خود را در چشم‌اندازهایی خاص ردیابی می‌کنند. و هویت ملی بازتولید و بازتفسیر دائمی ارزش‌ها، خاطره‌ها، اسطوره‌ها نهادها و سنت‌ها در یک قلمرو تاریخی است که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهد. در واقع مرزها تعریف‌کننده حدهای فضایی هستند که مکان‌ها در درون آنها از نظر ملت و حافظه جمعی پر از معانی تاریخی و اسطوره‌ای می‌شوند. ساخت اجتماعی هویت‌های قلمرو ملی ممکن است در فضاها و قلمروهایی فراتر از محدوده کشور انجام گیرد؛ اما به ندرت روی منطقه‌ای کوچک‌تر از مرزهای کشور متمرکز می‌شود. در حالی که با چندفرهنگی شدن (درون یک کشور) و جهانی‌شدن هویت‌ها (فراتر از یک کشور) رابطه میان هویت ملی و مطلق‌گرایی قلمرویی ضعیف‌تر می‌شود. فلسفه و عمل مرزسازی و دگرسازی و تثبیت هویت‌های قلمرویی، تنها به نهاد حکومت محدود نمی‌شود. در عین حال سیاست هویت را نمی‌توان به طور کامل عاری از مسائل قلمرویی دانست؛ زیرا هویت نیز مانند قدرت، از مبنای قلمرویی خود جدا نمی‌شود (بدیعی و میراحمدی، ۱۳۹۵: ۵۴۸).

نتیجه‌گیری

هر چند فضای جغرافیایی به‌خودی‌خود یک موجود خارجی مستقل می‌باشد، اما در فرآیند ادراک، به پدیده‌های ذهنی تبدیل می‌شود. انسان در فرآیند هویت‌گزینی، از این تصویر ادراکی و ذهنیت خود بهره می‌گیرد و عینیت خویش را با آن می‌سنجد. به همین دلیل تشخیص هویت در واقع ارزش‌گذاری یا به عبارتی نوعی تعیین کیفیت است، که ارتباط کاملی با اندوخته‌های ذهنی فرد، از تجربیات مستقیم گرفته تا فرهنگ و سنت او دارد. مکان فرد را به صورت نمادین به زمین پیوند می‌دهد. با نام‌گذاری آن، خودش را در آن می‌یابد، در آن ساکن شده، زندگی می‌کند و آن را به مالکیت خودش در می‌آورد. مکان جای خاصی در سطح زمین است و مفهوم مجمل مجرد ندارد؛ بلکه محدود به هویتی است، دارای موقعیت و قابل شناسایی که ارزش‌های ویژه معینی با خود دارد. بنابراین هرگاه موقعیت حاوی اطلاعات معین و خاصی باشد و هویت یابد به مکان تبدیل می‌شود. از سوی دیگر می‌توان مکان را بخشی از فضای جغرافیایی دانست که روابط و تعاملات اجتماعی در آن، هویت و زندگی را به وجود می‌آورند. تحدید حدود مکان‌ها به انسان احساس تمایز، ثبات و تعلق می‌دهد و باعث می‌شود آرامش و امنیت لازم را از آن برای زندگی خویش به دست آورند. به علاوه مکان‌ها گستره روابط اجتماعی را محدود کرده و بر تراکم مناسبات بی‌واسطه می‌افزایند که این خود نوعی همبستگی و انسجام را موجب می‌شود. هویت مفهومی سیال و تغییرپذیر است. مقیاس مهمترین عامل در تغییر هویت‌هاست. هر چه مقیاس‌ها کوچک‌تر باشند هویت منسجم‌تر و حس مکانی قوی‌تر است، اما با

گسترده شدن مقیاس، وابستگی و تعلق افراد نیز کم‌رنگ‌تر شده و در مقیاس‌های فراملی، به جز در موارد خاص، به طور کامل از بین می‌رود. در مقیاس‌های کلان، فقط در مقیاس ملی است که حکومت‌ها با شکل‌دادن و تبلیغ یک هویت واحد، برای حفظ انسجام و یکپارچگی تلاش می‌کنند. اساس اولیه شکل‌گیری ملت در یک سرزمین ویژه حسن مکانی است. در واقع، وجود این حسن و تعلق مکانی است که ایده ملت‌بودن را فراهم می‌کند. شکل‌گیری یک ملت محصول پیوند عاطفی مردم با سرزمین است. مکان زمینه‌ای مناسب برای شکل‌گیری هویت‌های سیاسی و بازشناسی علایق سیاسی فراهم می‌کند و به همین دلیل می‌توان فعالیت‌های سیاسی را حول محور مکان سازماندهی و اجرا کرد. به این دلیل هر ملتی علاقه‌مند است که در قلمرو سرزمینی خود احساس یگانگی و وابستگی به سرزمین مادری خود را با تمام وجود احساس کند. در این صورت در مواقع خطر از آن دفاع می‌کند و در حفظ و حراست از آن می‌کوشد. اگر سه جزء اساسی محل، موقعیت و حسن مکانی را اجزای شکل‌دهنده به مکان بدانیم، در این صورت حسن مکانی انگیزه اساسی حرکت به سمت قلمروسازی می‌باشد. این حرکت یک فرایند اجتماعی مهم شناخته می‌شود و تفسیر دینامیک اجتماعی مکان نیاز به درک روشنی از قلمروسازی دارد. قلمروسازی به طور هم‌زمان در یگانگی و جداسازی یک قلمرو نقش دارد. اعضای قلمرو ملزم هستند تا دربارهٔ محدوده مناسب قلمرو جوامع خود و این‌که چه گروه‌هایی صلاحیت دارند وارد جامعه آنان شوند، تصمیم‌گیری کنند. حکومت‌ها تلاش می‌کنند از ظرفیت‌های قلمروسازی و حسن مکانی تفاسیر حاکمیتی همچون ظرف قلمرویی و ناسیونالیسم را ارائه کنند و فرآیندهای مکانی را در اعمال قدرت لحاظ کنند. از این رو در اجرای اعمال حاکمیت خود بر سرزمین در فرآیند سازماندهی کشور به قلمروسازی و حسن مکانی به عنوان زیربنای پنهان شکل‌گیری ساختار مکانی توجه می‌کنند.

منابع

- بدیعی، مرجان و میراحمدی، فاطمه‌سادات، (۱۳۹۵)، تحلیل دیدگاه‌ها و موضوعات نوظهور در مطالعات مرز، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۸۴، شماره ۳.
- دولفوس، اولیویه، (۱۳۶۹)، فضای جغرافیایی، ترجمه سیروس سهامی، مشهد: نشر نیکا.
- ذکی، یاشار و ولیقلی‌زاده، علی، (۱۳۹۲)، مقیاس‌های فضایی در جغرافیای سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دوهرتی، ریچارد و راولینگ، النور، (۱۳۷۸)، جغرافیا در قرن بیست و یکم، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- رلف، ادوارد، (۱۳۸۹)، مکان و بی‌مکانی، مترجمان محمدرضا نقصان محمدی، کاظم مندگاری و زهیر متکی، تهران: نشر آرمانشهر.
- زارتمن، ویلیام، (۱۳۹۳)، شناخت زندگی در سرزمین‌های مرزی، ترجمه محمد زهدی گهرپور، تهران: انتشارات معاونت پژوهش دانشگاه علوم انتظامی.
- فلینت، کالین، (۱۳۹۰)، مقدمه‌ای بر ژئوپلیتیک، ترجمه محمدباقر قالیباف و محمدهادی پوینده، تهران: نشر قومس.
- مجیدی، محمدرضا و محسن عظیمی اعتمادی، (۱۳۹۴)، دیدگاه‌های نظری درباره نقش هویت در سیاست بین‌الملل، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۵ شماره ۱ صفحات ۲۲۷-۲۰۹.
- میراحمدی، فاطمه سادات، (۱۳۹۵)، تبیین سیر اندیشه در جغرافیای سیاسی، رساله دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران.
- میرحیدر، دره و حمیدی‌نیا، حسین (۱۳۸۵)، مقایسه جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل از نظر روش‌شناسی و مفاهیم، فصلنامه ژئوپلیتیک شماره سوم.
- میرحیدر، دره و ذکی، یاشار (۱۳۸۹)، مفهوم مقیاس جغرافیایی و اهمیت آن در جغرافیای سیاسی پست مدرن، فصلنامه ژئوپلیتیک سال ششم، شماره اول، صفحات ۳۶-۵.

- هاچینسون، جان و اسمیت، آنتونی، (۱۳۸۶)، ملی‌گرایی، ترجمه مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاد. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Altman, I. and Low, S. M., 1992, *Place Attachment: A Conceptual Inquiry*, Plenum Press, New York.
- Anderson, Benedict (1991) *Imagined communities: reflections on the origin and spread of nationalism*. London: Verso.
- Burke, Peter (1991), Identity processes and social stress; *American Sociological Review* 50: 836-849.
- Carter, Michael (2013) *Advancing Identity Theory*; *Social Psychology Quarterly* 76(3) 203–223.
- Convery, Ian & Gerard Corsane and Peter Davis (2012) *Making Sense of Place Multidisciplinary Perspectives*; Boydell Press, Woodbridge.
- Delaney, D. (2005) *Territory: A Short Introduction*, Blackwell, Oxford.
- Dimitrova, Radosveta et al (2014) *From a Collection of Identities to Collective Identity*; *Cross-Cultural Research*, Vol. 48(4) 339–367.
- Frueh, James (2002), *Political Identity and Social Change: The Remaking of South-African Social Order*, New York: State University of New York Press.
- Garcia, J. L. A. (2006) *Identity Confusions*; *PHILOSOPHY & SOCIAL CRITICISM*, vol 32 no 7, pp. 839–862.
- Gatrell, Anthony C. (1983). *Distance and space: A geographical perspective*. Clarendon Press (Oxford Oxfordshire and New York).
- Gregory, D. et al. (2009) *the Dictionary of Human Geography*, 5th Edition, John Willey and Sons Ltd.
- Harvey, D (1996); *Justice, Nature and the Geography of Difference*, Blackwell Publishers.
- Jones R, Goodwin M, Jones M, and Simpson G (2004) *Devolution, state personnel and the production of new territories of governance in the UK*; *Environment and Planning A* 36, 89-109
- Knapp, Joshua R. et al (2013) *Managing Boundaries through Identity Work: The Role of Individual and Organizational Identity Tactics*; *Family Business Review*, 26(4) 333–355.
- Larson Gregory S. and Pearson Amy R. (2012) *Placing Identity: Place as a Discursive Resource for Occupational Identity Work among High-Tech Entrepreneurs*; *Management Communication Quarterly* 26(2) 241–266.
- Miller, David. (1995) *On Nationality*. Oxford: Oxford University Press.
- Muir, Richard, (1999) *Approaches to Landscape*, Macmillan, Basingstoke.
- Newman, D. (2006) *Boundaries*; In *a Companion to Political Geography*, In Agnew, J., Katharyne Mitchell, Gerard Toal, 3rd Edition, Blackwell Publishing.
- Newman, D., (2003), *On Borders and Power: A Theoretical Framework*, *Journal of Borderlands Studies*, No. 18, PP. 13-25.
- oxford English Dictionary,
- Peet, Richard (1999) *Modern Geographical Thought*; Wiley-Blackwell.
- Merriman, Peter Martin Jones, Gunnar Olsson, Eric Sheppard, Nigel Thrift, Yi-Fu Tuan (2012) *Space and spatiality in theory*; *Dialogues in Human Geography* 2(1) 3–22.
- Proshansky, H (1978) *the city and self-Identity*, *Journal of Environment and Behavior*, vol 10.
- Raffestin, Claude (2012) *Space, territory, and territoriality*; *Environment and Planning: Society and Space*, volume 30, pages 121-141.
- Sack, R (1986) *Human Territoriality: Its Theory and History*; Cambridge, Cambridge University Press.
- Sen, Amartya (2009) *the fog of identity: politics, philosophy & economics*, SAGE Publications.
- Smith, N (2001); *Rescaling Politics: Geography, Globalism, and the New Urbanism*, in C. Minca (ed.) *Postmodern Geography: Theory and Praxis*, Blackwell Publishers.
- Staheli, L.A. & Mitchell, D. (2008) *the People's Property? Power, Politics, and the Public*. Routledge.
- Stedman, R. C., (2003), *Is It Really A Social Construction? The Contribution of Physical Environment to Sense of Place, Society and Natural Resources*, No 160, PP. 671-685.
- Storey, David (2012) *Land, Territory and Identity*. In: *Making Sense of Place: Multidisciplinary Perspectives*. Boydell Press, Woodbridge, pp. 11-22.
- Storey, David (2012) *Land, Territory and Identity*. In: *Making Sense of Place: Multidisciplinary Perspectives*. Boydell Press, Woodbridge, pp. 11-22.
- Young, Iris Marion (1990) *Justice and the Politics of Difference*; Princeton University Press.